

## نقش آفرینی قرآن در ادبیات عرب و مهجوریت آن در میان ادیبان

محمد تقیب زاده\*

### چکیده

قرآن کریم در ابعاد گوناگون، خدمات شایانی به فرهنگ و ادبیات عربی کرده است؛ خدماتی مانند حفظ زبان و ادبیات عرب و تدوین، شکوفایی و انتشار آن. این مقاله به نقش آفرینی قرآن در این زمینه می‌پردازد. و نتایج به دست آمده عبارت‌اند از:

۱. در علم لغت، قرآن قلمرو مفهومی واژگان محدود در امور مادی را به حوزه ارزش‌های انسانی و معنوی ارتقا داده و دامنه واژگان عربی را وسعت بخشیده و با پیرایش زبان عربی از الفاظ مبتذل، مجموعه‌ای از کلمات فاخر و ادبی را گرد آورده است.
۲. در علم نحو به دلیل اهتمام مسلمانان به درست‌خوانی قرآن، زمینه تأسیس این دانش را پدید آورده و با ارائه ترکیب‌های کلامی متنوع در حد اعجاز، موجب غنای زبان عربی شده و فهم، یادگیری و حفظ قواعد ادبی را آسان نموده است.
۳. در علوم بلاغی با فراهم آوردن زمینه تدوین این علوم و با استفاده از تشبیهات و تمثیلات ابتکاری خود، بستر کاربردهای فصیح‌تر و بلیغ‌تر در زبان عربی را فراهم ساخته است. با این همه، در منابع ادبی عربی به منزلت واقعی قرآن عنایت لازم نشده و ادیبان در مرحله تدوین، تنظیم قواعد و بیان شواهد ادبی، بدان کم‌توجهی کرده‌اند که این امر از مصادیق روشن مهجوریت قرآن در جوامع اسلامی است.

کلید واژه‌ها: قرآن، ادبیات عرب، واژگان عربی، علم نحو، علوم بلاغی، مهجوریت قرآن.

\* دانش پژوه دکتری تفسیر و علوم قرآن. Naghibzade@Qabas.net

دریافت: ۸۸/۲/۱۳ - تأیید: ۸۸/۴/۱۰

## مقدمه

قرآن کریم با حضور مقتدرانه در عرصه‌های علمی، اقیانوسی بی‌کرانه از علوم در اختیار بشر می‌نهد تا انسان‌ها بر حسب توانایی و تلاش خویش از ذخایر بی‌پایان آن بهره‌گیرند. یکی از این عرصه‌ها، علم ادبیات عرب است که با توجه به نزول قرآن به زبان عربی و برخورداری آن از اعجاز بیانی و ادبی، و خضوع ادیبان و سخن‌وران در برابر شگفتی بیان و زیبایی ساختار آن در دوره طلایی ادبیات عرب، یعنی در عصر نزول قرآن، بهترین و متقن‌ترین متن ادبی و معیار در حوزه ادبیات به شمار می‌رود و از همین رو تأثیر فراوانی بر ادبیات و فرهنگ ادبی عرب داشته و دارد. با این همه سوگمندانه جایگاه واقعی این کتاب عظیم الهی در میان ادیبان به درستی شناخته نشده و گرد مهاجرت بر آستان قدسی آن نشسته است. روشنگری در باب آثار قرآن بر فرهنگ و ادبیات عرب و طرح کم‌توجهی‌های برخی ادیبان به آن، زمینه بهره‌مندی بیشتر از این کتاب الهی را در عرصه تدوین قواعد ادبیات عربی فراهم می‌کند. پژوهش‌هایی از این دست، جایگاه برجسته قرآن را در فرهنگ و ادبیات برای دانش‌پژوهان و محققان این حوزه آشکارتر می‌سازد.

ادب پژوهان عرب، در برخی کتاب‌ها - که کما بیش در این تحقیق از آنها استفاده شده است - به صورت پراکنده، به این بحث پرداخته‌اند. مقالات یافته شده و مرتبط با موضوع این نوشتار نیز از این قرار است:

الف. «تأثیر قرآن کریم در تکوین بلاغت عرب»<sup>۱</sup>. در این مقاله گزارشی مختصر از کتب بلاغی پدید آمده در پرتو مباحث بلاغی قرآن، ارائه شده است.

ب. «تأثیر قرآن در واژگان عرب»<sup>۲</sup>. این نوشته نیز چنان که از نامش پیداست، تنها به آثار قرآن در واژگان عرب پرداخته است.

ج. «ادبیات و قرآن»<sup>۳</sup>. نویسنده در این پژوهش، ویژگی‌های ادبی قرآن و کاربرد و تأثیر قرآن در ادبیات اسلامی مانند زبان عربی، فارسی، اردو، صوفیانه، پنجابی و مالائی را کانون بررسی قرار داده است. به باور نگارنده، قرآن، افزون بر تأثیر در ادبیات

اسلامی، بر فعالیت‌های عقلانی و هنری دیگر تمدن‌ها هم تأثیر به‌سزایی داشته است. وی قرآن را گنجینه‌ای غنی از ویژگی‌های ادبی می‌شمارد که از مشهورترین آنها نثر آهنگین (سجع) و اختصار بیان، با استفاده از دو ابزار حذف و ایجاز است. با توضیحات ارائه شده، تفاوت رویکرد تحقیق حاضر با مقالات مزبور روشن می‌شود.

### پیرایش فرهنگ و ادبیات عرب

ادبیات هر قومی، آینه فرهنگ ملی آنها و نشان دهنده شرایط محیطی و فکری حاکم بر آن قوم و ملیت است.<sup>۴</sup> جامعه عرب پیش از اسلام در محیطی متأثر از خشکی و خشونت صحرا و زندگی بدوی بیابانی شکل گرفته و همین اوضاع در ساختار شخصیتی آنها نمود روشنی یافته بود. ضمن این که ارزش‌های اجتماعی آنها بر اساس زندگی قبیله‌ای - که احیاگر تعصبات قومی و خویشاوندی است - بنا نهاده شده بود.<sup>۵</sup> از سوی دیگر عزلت و دور افتادگی اقوام عرب از ملیت‌های متمدن، باعث ریشه‌دار شدن افکار تقلیدی و عادات موروثی و جهت‌گیری‌های قومی در آنها گشته و از آنها طائفه‌هایی پراکنده و متفرق و درگیر با مشکلاتی همچون فقر، بی‌سوادی، شیوع بیماری‌های روحی و جسمی ساخته بود.<sup>۶</sup>

شاهکارهای ادبیات جاهلی مملقات سبع بود که به جهت اهمیت بر خانه کعبه آویخته می‌شد؛ ولی با نگاهی به افکار، روحیات و منش سرایندگان آن اشعار و نیز مضامین سخیف و ضد اخلاقی آن سروده‌ها، وضعیت نابسامان اخلاق در جاهلیت روشن می‌شود. در رأس شاعران مملقات سبع، امرؤ القیس نام برده شده که در کلام امیر المؤمنین علیه السلام - نیز سرآمد شعرای عرب و با وصف الملک الضلیل (پادشاه گمراه)<sup>۷</sup> یاد شده است. با این همه وی در اشعارش به کارهای منافی عفت تصریح کرده است.<sup>۸</sup> صنعت تشبیب به معنای بیان وصف زنان در قالب شعر و نمود زیبایی‌ها و مسائل تحریک‌انگیز آنها از صنایع ادبی رایج عرب بوده است.<sup>۹</sup>

البته در میان عرب جاهلی کورسوهایی از برخی ارزش‌های انسانی مانند جوانمردی، مهمان‌نوازی، بخشش و ... یافت می‌شد و در اشعار و ادبیات عرب تبلور می‌یافت،

لیکن همان ارزش‌ها نیز بر اثر آمیختگی با ضد ارزش‌هایی از قبیل تعصبات قبیله‌ای، فخر فروشی، منت‌گذاری، تمسخر و مانند آن رنگ می‌بافت. قرآن با جهت‌دهی آن ارزش‌ها در مسیر قرب الهی و خلوص نیت و پرهیز دادن انسان‌ها از حبط اعمال خویش، رنگ معنوی و الهی به سراسر زندگی انسان بخشید. این کتاب الهی، با حضور مقتدرانه در عرصه فرهنگ و ادبیات عرب و با ارائه طرخی نو، مبتنی بر معارف ناب توحیدی ضمن پاک‌سازی جامعه عرب از لوث شرک، به اصلاح افکار و اخلاق افراد پرداخت و در نتیجه، رذائلی را که زمانی در شعر و نثر عرب ترویج می‌شدند به ضد ارزش‌هایی در نگرش جامعه تبدیل ساخت.

ترویج ایمان و عمل صالح در پرتو اخلاق نیک و ارائه و نکوداشت الگوهای عالی انسانی، از بهترین راهکارهای قرآن برای نهادینه کردن معنویت در فرهنگ عمومی جامعه عرب بوده است و به تبع فرهنگ، ادبیات نیز به سجایای اخلاقی آراسته گردید. از این رو پالایش ادبیات از انحرافات فکری، عقیدتی، اخلاقی و رفتاری، خدمت بزرگ قرآن به قوم عرب محسوب می‌شود. اگر این نقش قرآن مورد توجه جدی جامعه ادبی عرب قرار می‌گرفت، سیطره شعر مبتذل عرب جاهلی بر ادبیات عربی که از قدیم، شعر را دیوان عرب پنداشته‌اند<sup>۱</sup> کاهش می‌یافت.

### حفظ، توسعه و انتشار ادبیات عرب

با توجه به مشکلات اخلاقی و رفتاری عرب جاهلی، اسباب و عوامل انحطاط و بلکه انقراض در فرهنگ و ادبیات عرب وجود داشت. برخی پژوهشگران در فقه اللغة عربی گفته‌اند: بدون تردید اگر قرآن کریم نبود، زبان فصیح عربی به کلی از بین می‌رفت و مانند زبان‌های لاتین و سانسکریت به زبانی مرده و باستانی تبدیل می‌شد<sup>۲</sup>. زیرا همان عوامل ضد تمدنی و ضد انسانی برای منسوخ کردن و از بین بردن فرهنگ عربی کفایت می‌کرد. چنین پیامدی برای ادبیات عرب نه تنها پیش نیامد، بلکه در پرتو نفوذ قرآن،

زبان عربی از زبان تدین اسلامی به زبان تمدن اسلامی تبدیل شد و هرچه این تمدن اسلامی گسترده‌تر گشت، زبان عربی نیز به دنبال آن توسعه نفوذ یافت. از سوی دیگر، نیاز به شناخت الفاظ و عبارات ناآشنایی که در قرآن و سخنان پیامبر ﷺ و پیشوایان دین و نیز گرفته‌های صحابه و تابعان، باعث شد که دانشمندان در صدد شناخت زبان عرب و بهره‌گیری و استفاده از اشعار جاهلی برآیند. اگر این احساس نیز پیدا نمی‌شد، بی‌گمان شعر و شعرای عرب در گذر روزگار از اذهان محو می‌شدند. و مردم عرب حوادث تاریخ گذشته خود را از یاد می‌بردند.<sup>۱۲</sup> در پرتو خدمات معنوی قرآن به این فرهنگ، نه تنها جلو از بین رفتن ادبیات عرب گرفته شد، بلکه آن خدمات، باعث حفظ و بالندگی و توسعه آن گردید؛ به گونه‌ای که این ادبیات در سایه فتوحات اسلامی با در نوردیدن مرزهای جزیره‌العرب، به اقصی نقاط عالم صادر گردید و حتی در مناطق فاقد آشنایی پیشین با زبان و ادبیات عربی فرهیختگانی پرورش یافتند که در این میدان بر بسیاری از عرب‌های اصیل نیز پیشی گرفتند. از باب نمونه به دو دسته از چنین افرادی اشاره می‌کنیم: در میان ادبای نام‌آور زبان عربی، اسامی فراوانی از افراد غیر عرب و پدیدآورنده آثاری ماندگار به چشم می‌خورد که خدمات آنان به ادبیات عرب کم‌تر از خدمات ادیبان عرب زبان نبوده است؛ شخصیت‌هایی از قبیل: یونس بن حبیب که به گفته ابن ندیم به نقل از صاحب *مفاحر العجم* وی در اصل غیر عرب زبان بوده است. کتب *معانی القرآن*، *اللغات*، *النوادر الکبیر* و *الامثال* از اوست و نیز ابو عبیده معمر بن مثنی صاحب کتاب‌های بسیاری از جمله *مجاز القرآن*، *غریب القرآن*، *معانی القرآن* و...؛ سیبویه نویسنده اثر بسیار معروف *الکتاب*؛ سعید بن مسعود معروف به اخفش نحوی؛ علی بن حمزه کسایی؛ ابن انباری؛<sup>۱۳</sup> ابواسحاق ابراهیم بن محمد معروف به زجاج، ابوعلی فارسی؛ عبدالقاهر جرجانی، ابن قتیبه دینوری صاحب کتاب *ادب الکاتب*، جوهری نیشابوری مؤلف *صحاح اللغه*، راغب اصفهانی، فیروزآبادی صاحب *قاموس اللغه* و... .

در دسته دوم، ادیبان اندلس قدیم قرار دارند. اندلس که امروزه به نام اسپانیا شناخته می‌شود، با وجود ناآشنایی اولیه با زبان و فرهنگ عرب، مهد پرورش ادیبان نام‌آوری در عرصه ادب عربی بوده و در طول تاریخ همواره مورد توجه و اهتمام ادب‌پژوهان بوده است؛ شخصیت‌هایی از قبیل: ابن سیده (ابو الحسن علی بن اسماعیل المرسی) لغت‌شناس معروف<sup>۴</sup>؛ ابوحیان (ابوعبدالله محمد بن یوسف) مفسر ادبی<sup>۵</sup>؛ ابن مالک اندلسی ناظم الفیه در نحو<sup>۶</sup>؛ ابومروان عبد الملک بن حبیب السلمی ادیب اندلسی.<sup>۷</sup>

در ادوار مختلف تاریخی پس از اسلام، با وجود نفوذ برخی فرهنگ‌ها در جوامع اسلامی، باز هم فرهنگ و ادبیات قرآنی-عربی جایگاه خود را حفظ کرده است؛ مثلاً در دوره نهضت ترجمه که علوم یونانی به عربی برگردان شد، باز هم ادبیات یونانی، جای ادبیات عربی را پر نکرد؛ چنان‌که برخی پژوهشگران تصریح کرده‌اند: «مسلمین به ترجمه شعر و درام یونانی علاقه‌ای نشان ندادند؛ نه فقط بدان سبب که شعر و درام یونانی با اساطیر و عقاید قوم مخلوط بود و نمی‌توانست مورد توجه اهل اسلام باشد، بلکه نیز بدان جهت که هدف از تعلم آن، بلاغت یونانی بود که با وجود بلاغت قرآن نزد مسلمین طالب نداشت».<sup>۸</sup>

### ۳. نقش‌آفرینی قرآن در علوم ادبی

قرآن کریم در عرصه‌های مختلف علوم ادبی نقشی چشمگیر داشته است که در این مقاله به برخی از ابعاد آن می‌پردازیم:

#### الف. لغت

تأثیر قرآن کریم حتی در واژگان و مفردات کلام عربی نیز به چشم می‌خورد که دسته‌ای از نمودهای آن بدین قرار است:

پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## توسعه قلمرو واژگان با استخدام واژگان دخیل و لغات قبائل مختلف

یکی از نشانه‌های پویایی و حیات مستمر زبان‌های زنده دنیا، ارتباط و داد و ستد زبانی میان آنهاست که ضمن توسعه مخزن واژگانی هر یک از آنها، به تعامل فرهنگی میان ملیت‌ها و اقوام گوناگون سرعت می‌بخشد. زبان عربی نیز از این قاعده برکنار نبوده و لغات فراوانی از زبان‌های دیگر را در خود جای داده است. آغاز این پدیده، به ظهور اسلام در جزیره‌العرب بر نمی‌گردد، بلکه برحسب تحقیقات انجام گرفته از سال‌ها پیش از آن، عرب جاهلی با اقوام دیگر ارتباط اقتصادی و فرهنگی داشته است.<sup>۱۹</sup> نقش قرآن کریم در این بین، توسعه و تسریع این فرایند و غنا بخشی معنوی بدان بوده است. بدین معنا که بخشی از لغاتی که تحت عنوان لغات معرب شناخته می‌شوند، سابقه روشنی از کاربرد در پیش از ظهور اسلام ندارند و بر این اساس می‌توان قرآن را زمینه‌ساز ورود آن واژگان به عربی دانست. از سوی دیگر با رشد و توسعه اسلام، زمینه تعامل و ارتباط هرچه بیشتر فرهنگی میان مسلمانان با دیگر اقوام و ملیت‌ها فراهم آمد و از سوی سوم جهت‌گیری این تعامل فرهنگی با سایر زبان‌ها و فرهنگ‌ها بر پایه ارزش‌های اسلامی و توحیدی شکل گرفت.

یکی از کتاب‌هایی که به بیان و شرحی مختصر درباره کلمات با ریشه غیر عربی و به کار رفته در قرآن کریم پرداخته، کتاب *واژه‌های دخیل در قرآن* نوشته آرتور جفیری است. در این کتاب، مؤلف ۲۷۵ واژه (غیر از نام‌های خاص) را که دخیل دانسته ذکر کرده است. بسیاری از این واژه‌ها پیش از ظهور اسلام به عربی راه یافته و به صورت واژه‌های بومی درآمده‌اند، ولی برای بخش دیگری از آنها هیچ مدرک و شاهد کتبی که دال بر کاربرد آنها در دوره جاهلی باشد به دست نیامده است.<sup>۲۰</sup> از این رو نظریه کاربرد بدوی آنها در قرآن و نقش این کتاب در ورود آن واژگان به عربی تقویت می‌شود. از سوی دیگر مؤلف، مجموعه واژه‌هایی را که در این کتاب آمده، به سه گروه عمده تقسیم کرده است:

الف. واژه‌هایی که عربی نبودن آنها محرز است.

ب. واژه‌هایی که سامی و ریشه سه حرفی داشته و با همان ریشه در زبان عربی به کار رفته است. با وجود این در قرآن با معنای ریشه عربی استعمال نشده‌اند، بلکه به معنای موجود در یکی از زبان‌های دیگر، به کار رفته‌اند.

ج. واژه‌هایی که عربی اصیل هستند و معمولاً در زبان عرب به کار می‌روند، اما به صورتی که در قرآن به کار رفته‌اند، معنایشان دارای صبغه‌ای است که نتیجه استعمال آنها در زبان‌های همزاد دیگر است.<sup>۲۱</sup>

با توضیحات مذکور روشن می‌شود که دست‌کم در گروه سوم مزبور، کاربرد واژگان دخیل در قرآن با ادبیات رایج در عرب جاهلی متفاوت بوده است و اگر برسه گروه مذکور، نام‌های خاص را که آرتور جفری در زمره کلمات دخیل آورده است بیفزاییم، مجموعه واژگانی که قرآن به صورت ابتکاری از زبان‌های دیگر به زبان عربی افزوده است تعداد قابل توجهی خواهد بود.

و سرانجام به گفته برخی محققان تاریخ عرب، در میان الفاظ دخیل، کلماتی مربوط به حوزه ادیان گوناگون است که در عرب جاهلی سابقه نداشته و برحسب ضرورت تعلیم مسلمانان در قرآن کریم آمده است.<sup>۲۲</sup>

اما بهره‌گیری قرآن از لغات قبائل گوناگون نیز در توسعه و ترویج زبان عربی نقش داشته است؛ زیرا زبان عربی مانند هر زبان دیگر به رغم وحدت عنوان (عربی بودن)، از دیرباز دارای گویش‌ها، لهجه‌ها، و لغات متنوعی مخصوص به اقوام و ملیت‌های گوناگون عربی بوده است؛ چنان که طبری در تفسیر خود به همین نکته، چنین اشاره کرده است: العرب و ان جمع جمیعها اسم أنهم عرب فهم مختلفوا الألسن بالبیان متباینوا المنطق و الکلام»<sup>۲۳</sup> هرچند همه عرب‌ها تحت نامی واحد گرد می‌آیند، با وجود این، در بیان، گفتار و سخن اختلاف دارند.



اختلافات مزبور به حدی است که باز به گفته طبری گویش‌ها و خرده زبان‌های موجود در زبان عربی به شماره در نمی‌آید.<sup>۲۴</sup> و هر چند انگیزه چندانی برای جمع‌آوری و تدوین این لهجه‌های گوناگون در میان زبان‌شناسان وجود نداشته است،<sup>۲۵</sup> ولی اصل اختلاف میان گویش‌های محلی عرب از امور مسلم تاریخی است. در خصوص لهجه به کار رفته در قرآن نیز با وجود اختلافات میان واژه‌شناسان بر حسب برخی شواهد و قرائن، لغات مختلفی از قبائل گوناگون عرب در قرآن یافت می‌شود که احتمال نزول آن بر اساس تنها یک گویش را نفی می‌کند.<sup>۲۶</sup>

برخی از قرآن‌پژوهان تعداد گویش‌های به کار رفته در قرآن را بالغ بر پنجاه مورد دانسته‌اند.<sup>۲۷</sup> مشاهده نقل‌هایی تاریخی مبنی بر این که بعضی واژگان قرآن برای برخی از صحابه پیامبر ناآشنا می‌نمود، وجود واژگانی را از قبائل دیگر عرب - که صحابه مزبور از آن قبائل نبوده‌اند - تأیید می‌کند؛ مانند این که از ابن عباس نقل شده که گفته است: من معنای واژه فاطر را نمی‌دانستم تا این که روزی دو عرب بدوی را دیدم که بر سر حفر چاهی با هم نزاع می‌کردند ناگهان یکی به دیگری گفت: «انا فطرتها»؛ من آن را شکافتم (و حفر کردم). با این سخن، معنای فاطر بر ابن عباس روشن گشت.<sup>۲۸</sup> یامانند واژه آب(عبس: ۳۱) که عمر بن الخطاب از معنای آن آگاهی نداشت و پرسش از معنای آن را تکلف می‌پنداشت.<sup>۲۹</sup> نیز از حسن بصری نقل شده که گفته است: ما معنای کلمه قرآنی ارائک را نمی‌دانستیم تا ضمن ملاقات مردی از اهل یمن فهمیدیم اریکه نزد آنان به معنای جایگاهی است که در آن، تخت می‌گذارند.<sup>۳۰</sup> چنین تعبیری ضمن اثبات اصل مدعای پیش گفته مبنی بر ناآگاهی برخی از عرب‌های مقارن نزول با تعدادی از واژگان قرآن، بیانگر نوعی توسعه واژگان عربی در سایه کاربردهای قرآنی است.

به هر حال قرآن با بهره‌گیری از لغات قبائل مختلف ضمن غنابخشی واژگانی به آیات اعجازی خود، باعث استمرار حیات برخی از این گویش‌ها گردید؛ زیرا چنان‌که

اشاره شد، در میان ادیبان و لغت‌پژوهان، انگیزه‌ای برای حفظ میراث لغوی قبائل گوناگون عرب با قطع نظر از یاری‌رسانی به فهم واژگان قرآنی وجود نداشته است.

### پاکسازی نسبی زبان عربی از کلمات مبتذل و ترویج لغات عفت‌آمیز

پیش‌تر گذشت که فرهنگ عرب جاهلی تحت تأثیر بی‌بندوباری‌های اخلاقی سخن‌سرایان عرب، به فرهنگی عربیان، مبتذل و برهنه از حجاب عفت و حیا تبدیل شده بود؛ به گونه‌ای که وصف جزئیات اندام معشوقه با تعابیری رسوا، از شاهکارهای ادبی محسوب می‌گشت. قرآن کریم در عین توجه به ضرورت طرح برخی مسائل جنسی، با بهره‌گیری از واژگانی کنایی و غیر صریح و در پوششی از حجب و حیا، و با اشاره ضمنی به برخی نکات تربیتی، ضمن جلوگیری از بدآموزی در میان مخاطبان، به ویژه قشر جوان و نوجوان، تأثیر احتمالی منفی در ذهن مخاطب را با بیان نکته‌ای اخلاقی، برطرف ساخته است. در ذیل به برخی از این موارد در قرآن اشاره می‌کنیم:

الف. به ارتباط خاص جنسی میان زن و شوهر به مناسبت‌های مختلف در قرآن اشاره شده، اما از واژگانی کنایی، غیر صریح و پوشیده در پرده‌ای از عفت استفاده شده است؛ مانند قرب (نزدیک شدن) و اتیان (آمدن) در آیات ذیل:

وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ. نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (بقره: ۲۲۲ و ۲۲۳)؛ از تو درباره عادت ماهانه [زنان] می‌پرسند، بگو: «آن، رنجی است. پس هنگام عادت ماهانه، از [آمیزش با] زنان کناره‌گیری کنید، و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند. پس چون پاک شدند، از همان جا که خدا به شما فرمان داده است، با آنان آمیزش کنید.» خداوند توبه‌کاران و پاکیزگان را دوست می‌دارد. زنان شما کشتزار شما هستند. پس، از هر جا [و هر گونه] که خواهید به کشتزار خود [در] آید، و برای شخص خودتان [در بهره‌مندی از آنها] پیشدستی کنید و از خدا پروا کنید و بدانید که او را دیدار خواهید کرد، و مؤمنان را [به این دیدار] مژده ده.

در هردو آیه یاد شده پس از طرح موضوع، به بیان حکمی اخلاقی- تربیتی در قالب ابراز محبت به توبه‌کنندگان و پاکیزگان و نیز امر به تقوا و اشاره به ملاقات الهی در قیامت پرداخته شده است.

در آیاتی دیگر از این ارتباط جنسی به واژه مَسَّ (دست زدن، مَس کردن) تعبیر شده

است:

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرَهُ وَ عَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ. وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنَصَفْتُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَ لَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (بقره: ۲۳۶ و ۲۳۷)؛ اگر زنان را، مادام که با آنان نزدیکی نکرده یا برایشان مهری معین نکرده‌اید، طلاق گوید، بر شما گناهی نیست، و آنان را به طور پسندیده، به نوعی بهره‌مند کنید؛ توانگر به اندازه [توان] خود، و تنگدست به اندازه [وسع] خود. [این کاری است] شایسته نیکوکاران. و اگر پیش از آن که با آنان نزدیکی کنید، طلاقشان گفتید، در حالی که برای آنان مهری معین کرده‌اید، پس نصف آنچه را تعیین نموده‌اید [به آنان بدهید]، مگر این که آنان خود ببخشند، یا کسی که پیوند نکاح به دست اوست ببخشد و گذشت کردن شما به تقوا نزدیکتر است. و در میان یکدیگر بزرگواری را فراموش مکنید؛ زیرا خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

باز در هردو آیه مذکور پس از بیان حکم فقهی، به قلمرو اخلاق وارد شده و با یادکرد نیکوکاران و سپس اشاره به تقوا، از آگاهی خداوند به اعمال بندگان یاد شده است.

در آیه‌ای دیگر با دو تعبیر کنایی رفت و مباشرت فرموده است:

أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَ لَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (بقره: ۱۸۷)؛ در شب روزه، همخوابگی با زنانان بر شما حلال گردیده است. آنان برای شما لباسی هستند و شما برای آنان لباسی هستید. خدا می‌داندست که شما با خودتان ناراستی می‌کردید، پس

توبه شما را پذیرفت و از شما درگذشت. پس، اکنون با آنان همخوابگی کنید، و آنچه را خدا برای شما مقرر داشته طلب کنید. و بخورید و بیاشامید تا رشته سپید بامداد از رشته سیاه [شب] بر شما نمودار شود، سپس روزه را تا [فرا رسیدن] شب به اتمام رسانید. و در حالی که در مساجد معتکف هستید [با زنان] درنیامیزید. این است حدود احکام الهی! پس [زنهار به قصد گناه] بدان نزدیک نشوید. این گونه، خداوند آیات خود را برای مردم بیان می‌کند؛ باشد که پروا پیشه کنند.

برخی از اهل لغت به کنایی بودن واژه رفت از رابطه جنسی تصریح کرده‌اند.<sup>۳۱</sup> واژه مباشرت نیز که به نزدیکی معنا شده است، واژه‌ای کنایی محسوب می‌شود. در پایان آیه پیش گفته نیز به موضوع پاسداشت حدود الهی و تقوا اشاره شده است.

واژه کنایی دیگر لمس<sup>۳۲</sup> است که به دلیل غیر صریح بودن این واژه در جماع، برخی افراد آن را به معنای لمس عادی و دست زدن به بدن زن و آیه چهل و سوم نساء را نیز بر همین وجه معنایی دانسته‌اند؛<sup>۳۳</sup> غافل از آن که هرچند صراحتی در این واژه بر موضوع ارتباط خاص جنسی دیده نمی‌شود، به قرائنی که در برخی تفاسیر نیز اشاره شده،<sup>۳۴</sup> مقصود از آن جماع است.

در یک آیه نیز از موضوع مزبور با لغت دخول تعبیر شده<sup>۳۵</sup> که به رغم تصور عرفی، این واژه نیز صریح در معنای جماع نیست؛ چنان که برخی از اهل لغت به کنایی بودن آن تصریح کرده‌اند.<sup>۳۶</sup> از سوی دیگر به جهت فقدان صراحت در این کلمه، برخی مفسران، در تفسیر آیه بیست و سوم نساء جمله واژه «دخلتم بهن» را به معنای مطلق ارتباط با زن مانند لمس یا حتی نگاه شهوت‌آمیز به وی دانسته‌اند.<sup>۳۷</sup> چنانکه شیخ طوسی و امین الاسلام طبرسی آن را اعم از جماع و ارتباطاتی همچون تماس بدنی گرفته‌اند.<sup>۳۸</sup>

نکته در خور ذکر ذیل بحث مربوط به واژگان کنایی مربوط به جماع این است که برخی کلماتی که عرف، در کاربرد متداول، نوعی زشتی احساس می‌کند، در زمان گذشته به معنایی کنایی و غیر صریح به کار می‌رفته، ولی به تدریج و در طول زمان، بر

اثر کثرت کاربرد در آن معنای کنایی، به معنایی شبه صریح یا حتی صریح تبدیل شده و زشتی تصریح به چنان معانی به چنین واژگانی نیز سرایت کرده است. این موضوع در مورد برخی اسامی مربوط به افراد بدسابقه تاریخی، نیز جریان دارد؛ زیرا اسامی چنین افرادی، بی آن که معنای نامناسب یا زشتی داشته باشند، قبح مسما، به آن اسامی نیز منتقل شده است.

ب. قرآن کریم طی گزارشی عفت‌آمیز از پرده‌داری زلیخا و صحنه هوس‌آلود مواجهه پنهانی وی با حضرت یوسف علیه السلام در آیه‌ای کوتاه به این داستان، چنین اشاره می‌کند:

وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتِ الْاَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْ اَحْسَنَ مَثْوٰى اِنَّهُ لَا يَفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ (یوسف: ۲۳)؛ زنی که یوسف در خانه‌اش بود به هوای نفس او را به خود خواند و همه درها را بست و گفت: «در اختیار تو هستم.» گفت: «به خدا پناه می‌برم، او ولی نعمت من است و مرا منزلتی نیکو داده است. ستمکاران رستگار نمی‌شوند».

این آیه با وجود طرح جنسی‌ترین بخش داستان، با گزینش واژگان و تراکیبی حساب شده و کنایی<sup>۳۹</sup> بی آن که حس شهوانی مخاطب را برانگیزاند، بدون تصریح به نام زلیخا یا حتی عنوان وی، شدت هوس زلیخا و گرفتاری بزرگ یوسف و سربلندی وی در این امتحان دشوار را در دو بخش جداگانه، به تصویر می‌کشد: در بخش اول آیه با سه فقره «وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ؛ وَ غَلَقَتِ الْاَبْوَابَ؛ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ» به سه دام زهرآگین زلیخا می‌پردازد و در بخش دوم نیز با سه فقره «قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ؛ اِنَّهُ رَبِّيْ اَحْسَنَ مَثْوٰى؛ اِنَّهُ لَا يَفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ» به سه پادزهر اشاره می‌کند که هریک درسی از عفت و حیا به انسان‌ها می‌آموزد.

ج. طرح گناه شنیع همجنس‌گرایی قوم لوط با استفاده از مشتقات واژه اتیان<sup>۴۰</sup> صورت گرفته که واژه‌ای کنایی و به معنای آمدن است<sup>۴۱</sup> و صراحتی در گناه مزبور ندارد. ضمن اینکه قرآن این، گناه را به شدت نکوهش کرده است.

### وارد کردن مفاهیم جدید لغوی

طرح حقایق متعالی از معارف غیبی و ماورایی و بالاتر از سطح درک عرب جاهلی با مفاهیمی نوپدید نسبت به فرهنگ آن زمانه، از ابداعات قرآن در زمینه مفاهیم واژگان محسوب می‌شود. با بیان برخی از اوصاف الهی، ویژگی‌های ملائکه، شرح برخی نعمت‌های بهشت و عذاب‌های جهنم، هرچند با استفاده از الفاظ به کاررفته در ادبیات عرب صورت گرفته، با توجه به تفاوت بنیادین مفهومی میان کاربردهای عرفی و استعمالات قرآنی در برخی از این واژگان، گویا مفاهیمی جدید به قاموس عربی وارد شده است؛ البته معنای عرفی پیشین، مهاجور و متروک نشده و در کاربردهای عموم مردم رواج دارد، زیرا برحسب دیدگاه دقیق، واژگان در ابتدا برای معانی و مصداق‌های محسوس و مادی وضع شده سپس در معنای فراطبیعی و فراحسی به کار رفته است. چنین کاربردی در ابتدا کاربردی خارج از معنای موضوع له و معنای مجازی محسوب می‌شود، ولی بر اثر کثرت کاربرد و حصول تبادر معنایی حقیقی تلقی می‌شود<sup>۴۲</sup> تا حدی که گاه برداشت آن معنای پیشین نیازمند قرینه است. به هر حال مفاهیم برخی از واژگان در کاربردهای جدید قرآنی از سطح خاک به اوج افلاک ارتقا یافت؛ زیرا عرب پیش از اسلام در ابعاد مختلف فکری، عقیدتی، اخلاقی و رفتاری تنها با مادیات خو گرفته بود و در نتیجه، الفاظ به کار رفته در سخنان آنها، با جمود بر معانی مادی، حقایق معنوی را بر نمی‌تابید. ابعاد مورد اشاره بدین صورت بود که در بُعد فکری به جهت تفکر ماده‌گرایی و غفلت از جهان غیب و ماوراء ماده، تنها با محسوسات و حداکثر امور خیالی یا وهمی که به گونه‌ای برداشت‌هایی غلط از امور حسی بود انس ذهنی داشتند. در بُعد اعتقادی نیز مادی‌پرستی و گرایش شدید به بت‌های مجسمه‌ای در میان آنان رواج داشت. از جهت اخلاقی نیز مردمی دنیا طلب و فرورفته در مفاصد اخلاقی و لهو و لعب دنیاگرایانه محسوب می‌شدند و سرانجام در زمینه‌های رفتاری مردمی شهوتران و خو گرفته با گونه‌ای از زندگی بودند که تنها نیازهای جسمی آنها را برآورده سازد.

محیط زندگی و شیوه زیستی عرب نیز که بر پایه بیابان‌گردی و صحرانشینی بنا شده بود و اقتضانات معیشتی خاصی همچون وابستگی به دامداری و جنگاوری به همراه داشت، قاموس واژگانی محدودی را برای آنها رقم می‌زد.

در حوزه حقایق شرعی نیز قرآن با دمیدن حیاتی نو به بسیاری از واژگان، آنها را به معانی جدیدی رهنمون ساخت که در میان عرب سابقه نداشت؛ واژگانی از قبیل صلاة، صوم، حج، زکات، جهاد در راه خدا، ایمان، کفر، نفاق، رکوع و سجود، غسل و وضوء و تیمم، شرک و اسلام و ... البته این تغییرات به تغییر در مفاهیم واژگانی محدود نماند، بلکه به تغییری اساسی در تمام ابعاد زندگی دینی، اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی انجامید.<sup>۴۳</sup>

فارغ از مفردات، در حوزه تراکیب نیز مفاهیم و کاربردهای جدیدی در قرآن مطرح شد که عرب با آنها آشنایی نداشت؛ تراکیبی از قبیل: لاحول و لا قوة الا بالله، حسبنا الله و نعم الوکیل، توکلت علی الله، انالله و انا الیه راجعون و ...<sup>۴۴</sup>

### صدور لغت عرب به دیگر فرهنگ‌ها

در پرتو نفوذ و حاکمیت قرآن، بر تمام ابعاد زندگی معنوی مسلمانان مناطق مختلف عالم با زبان‌ها و فرهنگ‌های متفاوت، لغت عربی نیز به مناطق غیر عرب زبان، راه یافت و حتی در برهه‌ای از زمان به زبان رسمی و علمی مناطق وسیعی از دنیا، تبدیل شد؛ زیرا مسلمانان برای فهم قرآن ناچار به فراگیری زبان و لغت عربی بودند، در نتیجه، فکر ترجمه قرآن و به دنبال آن، نگارش فرهنگ‌های واژگانی عربی شکل گرفت و چنان که اشاره شد بسیاری از فرهنگ‌های لغت عربی را افراد غیر عرب زبان نوشته‌اند؛ کسانی مانند جوهری نیشابوری مؤلف صحاح اللغه، راغب اصفهانی نویسنده مفردات فی غریب القرآن، و فیروزآبادی صاحب قاموس اللغه.

## نحو

در علم نحو نیز قرآن خدمات شایانی به ادب عربی نموده که برخی از آنها به این شرح است:

### زمینه‌سازی برای تدوین

عرب اصیل و خو گرفته به زندگی بدوی در صحرا، تا حد زیادی از اختلاط زبانی و دگردیسی در ادبیات مصون بود، ولی ارتباط آنها با ملت‌های دیگر از سویی و ورود افرادی از زبان‌های دیگر به قلمرو اسلام و مسلمانان موجب اختلاط زبانی و گاه پیچیدگی در فهم زبان عربی گردید؛ به گونه‌ای که با ظهور تغییراتی در اسلوب کلام عربی و عوض شدن شیوه‌های محاوره زبانی، فرهنگ و ادبیات عرب نزد توده مردم و حتی برخی از خواص، غریب گشت و ضرورت تدوین و آموزش علوم ادبی آشکار گردید.<sup>۴۵</sup> این اوضاع در دوره فتوحات و اختلاط عرب‌های فاتح با ملت‌های غیر عرب نمود روشنی داشت.<sup>۴۶</sup> چنین وضعیتی حتی در لغات و معانی کلمات عربی نیز سرایت کرد؛ زیرا بر اثر ارتباط و داد و ستد واژگان میان فرهنگ‌های دیگر با فرهنگ عرب، غرابتی شگفت بر معانی اصیل واژگان عربی سایه افکند و حتی این مشکل دامان برخی خواص را نیز فراگرفت و بعضی از آنان به پیروی و تقلید روی آوردند.<sup>۴۷</sup>

این ضرورت، با توجه به حساسیت مسلمانان به درست‌خوانی قرآن کریم بیشتر هویدا شد و اهتمام آنان به قرآن و پرهیز از وقوع لحن در قرائت آن، زمینه‌ساز تدوین قواعد ادبیات عرب گردید. چنان که در ذیل آیه «وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ (توبه: ۳)» نقل کرده‌اند: مردی در حضور ابوالاسود دثلی آیه مزبور را به حالت جرّ در «رسوله» قرائت کرد که معنای ناصواب «بیزاری خداوند از پیامبرش» را می‌فهماند. ابوالاسود با شنیدن چنین قرائتی که بیانگر بی‌اطلاعی آن شخص از قواعد زبان عربی بود، ماجرا را به حضرت علی علیه السلام اطلاع داد که آن حضرت با بیان نکاتی اساسی از قواعد عربی به وی



دستور تدوین نحو را صادر فرمودند.<sup>۴۸</sup> حساسیت به پرهیز از لحن در قرائت قرآن از جریان ملاقات حجاج با یحیی بن یعمر نیز روشن می‌شود که بر حسب نقل تاریخی، حجاج از یحیی درباره ارتکاب لحن در قرائت قرآن پرسید و هنگامی که یحیی، از وقوع اشتباه در قرائت حجاج خبر داد، وی از شدت عصبانیت، دستور تبعید یحیی را به خراسان صادر کرد.<sup>۴۹</sup>

### ارائه تراکيب کلامی متنوع در حد اعجاز

علم نحو از دسته علوم نقلی و مستند به اسناد و مدارک ادبی است و استدلال‌های صرفاً عقلی و منطقی برای کشف یا اثبات قواعد ادبی کارساز نیست و هر قدر قاعده‌ای همراه با شواهد و نقلیات بیشتری از نظم و نثر فصیح عربی باشد، درصد خطای آن کاهش می‌یابد؛ از این رو نقش متون قویم و معتبر در کشف قواعد صحیح‌انکار ناپذیر است. قرآن کریم به دلیل این که متنی وحیانی، اعجازی و در منتهای اعتبار است و در دوره نزول، حضوری بی‌نظیر و چشمگیر در عرصه ادبیات عرب داشته است منبع بسیار غنی و ارزشمند عصر شکوه ادبیات عرب شمرده می‌شود.<sup>۵۰</sup> نیز به جهت وجود تنوع تعبیر در موضوعات گوناگون در آن برای تدوین و ارائه قواعد علم نحو، مناسب‌ترین متن، به شمار می‌آید. به تعبیر دیگر، برای یافتن شواهد نحوی و بیان مثال برای قواعد ادبی، این متن قویم، عالی‌ترین و معتبرترین متن، محسوب می‌شود؛ زیرا از سویی به زبان فصیح عربی نازل گشته<sup>۵۱</sup> و از سوی دیگر هیچ گونه احتمال اشتباه یا غفلت از ساختارهای درست عربی در آن داده نمی‌شود. ضمن این که بر پایه تحریف‌ناپذیری قرآن - که در جای خود اثبات شده است - متن موجود بی‌کم و کاست در اختیار ما وجود دارد و می‌تواند مورد استناد نحوی قرار گیرد.

### تسهیل آموزش قواعد نحو به سبب قداست و زیبایی آیات قرآن

یکی از مشکلات عمده آموزشی در مسیر یاددهی و یادگیری قواعد دستوری هر زبان به افراد بیگانه، نامأنوس بودن آن قواعد با ذهن نوآموزان به سبب مأنوس نبودن آنها با

واژگان و ترکیب‌های زبان مورد تعلیم است و در نتیجه هر قدر انس ذهنی آنان، بیشتر شود، فرایند آموزش، سهولت و سرعت بیشتری می‌یابد. با توجه به تقدس و جایگاه قدسی قرآن در ذهن مسلمانان از سویی و زیبایی و دل‌ربایی آیات و حیانی در چشم و دل معتقدان به آن از سوی دیگر، اگر قواعد نحوی در قالب آیات دل‌نشین قرآن به ادب‌آموزان القا شود، قطعاً در مسیر یادگیری تحولی چشم‌گیر رخ خواهد داد. چنین روشی در هر سه فرایند یادگیری یعنی فهم، تعمیق و به ذهن سپاری اثرگذار است.

### ج. علوم بلاغی

یکی دیگر از عرصه‌های اثرگذار قرآن در علوم ادبی، عرصه علوم بلاغی است. تأثیر قرآن در تکوین، رشد و شکوفایی این علوم از راه‌های ذیل صورت پذیرفته است:

#### ۱. زمینه‌سازی برای تدوین

قرآن کریم از عالی‌ترین نکات بلاغی و زیبایی‌های کلام مانند مجاز، استعاره، کنایه، اشاره و تلمیح و... برخوردار است و فهم آن نکات در گرو آشنایی با ادبیات و زبان ادبی عرب است. چنان‌که گذشت، عرب‌های زمان نزول، با این قلمرو آشنایی فطری و طبیعی داشتند ولی بر اثر اختلاط زبانی، تدوین علوم ادبی به ویژه علوم بلاغی ضرورت یافت. در علوم بلاغی نیز جایگاه قرآن در میان مسلمانان، موجب اهتمام آنها به نکات بلاغی آیات و تدوین قواعد مربوط به این علوم شد.

ابن خلدون درباره تدوین اولیه علوم بلاغی می‌نویسد: علم بیان دانشی جدید در اسلام محسوب می‌شود؛ بدین معنا که تنظیم بحث ادبی و سخن درباره عناصر آن و آنچه موجب اعتلا یا سقوط آن می‌گردد، تلاشی جدید و پژوهشی نو است که سابقه‌ای در عرب جاهلی یا در دوره عرب پس از اسلام ندارد. بیان از علومی است که مسلمانان، نهال آن را در مسیر فهم و دفاع از قرآن خویش کاشتند و سپس رشد کرد و شاخه‌های آن تحت تأثیر دین و متفکران دینی بارور گشت.<sup>۵۲</sup> از سوی دیگر فهم و اثبات اعجاز بیانی و بلاغی قرآن در پرتو آگاهی و توجه به نکات بلاغی و زیبایی‌های

بیانی زبان عربی است که زبان نزول قرآن بوده است. از این رو مسلمانان برای تبیین حقانیت قرآن ناچار به تدوین و ارائه قواعد بلاغت عرب بودند.

## ۲. شناساندن کاربردهای فصیح و بلیغ‌تر در حوزه واژگان و تراکیب

محورو مقصد اصلی در علوم بلاغی، شناسایی فصاحت و بلاغت و تحقق بخشی به آن است؛ از این رو در ابتدای کتب مربوط به این علوم به تعریف و بیان معیارهای فصاحت و بلاغت پرداخته می‌شود.<sup>۳</sup> به گفته یکی از دانشمندان علوم بلاغی، سرآمدان دانش بیان، فصل‌ها و ابواب این علم را تنها با این هدف تدوین کردند که جوینده را بر پژوهش‌ها، نگرش‌ها و معیارهایی آگاه سازند که اگر در گفتار یا نوشتاری به کار گرفته شوند، آن دو به وصف فصاحت و بلاغت متصف گردند.<sup>۴</sup> از این رو شناخت کاربردهای فصیح و بلیغ، مقصد اصلی این علوم محسوب می‌شود و هر قدر درجه فصاحت و بلاغت سخنی بیشتر باشد، هدف در این علوم بیشتر برآورده شده است. حال با توجه به درجه‌اعلای فصاحت و بلاغت قرآن کریم که آن را تا مرتبه اعجاز بالا برده است، آشنایی ادب‌پژوه با زیبایی‌های بیانی و بلاغی قرآن به معنای شناخت بهترین تعبیر و مناسب‌ترین سخن بر حسب کاربرد واژه یا ترکیب در کلام خواهد بود؛ به گونه‌ای که امکان هم‌وردی برای آن مجموعه مشتمل بر آن واژه یا ترکیب متفی است. چنین جایگاهی برای ساختار ادبی قرآن، مسیر شناخت درست فصاحت و بلاغت را در موقعیت‌های گوناگون سخن هموار می‌کند.

## توسعه قلمرو مسائل معانی، بیان و بدیع

به نظر می‌رسد مسائل قابل طرح در علوم بلاغی، بیش از تعداد مسائلی است که علمای بلاغت در این علوم طرح کرده‌اند و با دقت در تعبیر قرآن و تنوعی که در بیانات قرآنی به کار رفته، می‌توان بر حسب تعریف پذیرفته شده در هر یک از علوم بلاغی، دایره مسائل آنها را توسعه داد و به تعبیر دیگر با توجه به استقرای ناقص علمای بلاغت از مسائل این علوم، توسعه مسائل آنها امکان‌پذیر است. مثلاً در تعریف علم معانی گفته

شده است: «هو علم تعرف به احوال اللفظ العربی التی بها یطابق مقتضی الحال»؛<sup>۵۰</sup> معانی دانشی است که با آن، حالات هماهنگی لفظ عرب با مقتضای حال شناخته می‌شود.

سعدالدین تفتازانی پس از بیان تعریف مذکور، مسائل علم معانی را منحصر در هشت باب دانسته است: احوال اسناد خبری، احوال مسندالیه، احوال مسند، احوال متعلقات فعل، قصر، انشاء، فصل و وصل، ایجاز و اطناب و مساوات. اما با توجه به سرفصل‌هایی که ذیل هریک از این ابواب هشت‌گانه مطرح کرده‌اند، می‌توان گفت مسائل علم معانی بر حسب تعریف ارائه شده، بیش از آن سرفصل‌ها قابل تصویر است. مثلاً بحث بسیار مفصل لحن سخن و تأثیرات شگرف آن بر القای معنا به ذهن مخاطب و نیز برداشت مخاطب از سخن و واکنشی که از وی در برابر آن لحن انتظار می‌رود، همه مسائلی است که به بحث از اقتضای حال سخن مربوط است؛ در حالی که جایگاه طرح آن در ریز موضوعات علم معانی که دانشمندان بلاغی طرح کرده‌اند، روشن نیست.

از سوی دیگر با توجه به گستره بسیار وسیع احوال لفظ عربی و نیز اقتضانات متنوعی که حالات گوناگون آنها را می‌طلبد و به شماره در نمی‌آید، سخن از انحصار حالات لفظ عربی در هشت باب، تأمل برانگیز می‌نماید.

اما درخصوص نقش قرآن کریم در توسعه قلمرو این اقتضانات سخن، می‌توان گفت با عنایت به نزول قرآن از منبع پایان‌ناپذیر دانش الهی که به تمام ابعاد این عالم و احوال مختلف انسان و جهان احاطه قیومی دارد و از سویی با لحاظ این که قرآن در حوزه‌های گوناگونی از انسان‌شناسی و جهان‌شناسی سخن گفته است، می‌توان در پرتو آیات و حیانی قرآن، به اقتضانات مختلفی از سخن دست یافت که قرآن کریم، بیان متناسب با آن اقتضانات را فرموده و طرح سخن مناسب در حالات گوناگون را ارائه فرموده است.

در خصوص علم بیان نیز می‌توان گفت: تعریف و قلمروی که دانشمندان بلاغی برای آن طرح کرده‌اند، گسترده‌تر از محورهای چهارگانه تشبیه، مجاز، استعاره و کنایه است که در طرح مسائل آن آورده‌اند. زیرا در تعریف علم بیان گفته‌اند: «علم يعرف به ایراد المعنى الواحد بطرق مختلفه فى وضوح الدلالة على ذلك المعنى»؛<sup>۵۶</sup> دانشی است که به وسیله آن، بیان یک معنا با شیوه‌های گوناگون شناخته می‌شود، شیوه‌هایی که در روشنی [و خفاء] دلالت بر آن معنا متفاوت‌اند. در توضیح این تعریف تفتازانی گفته است: ارائه یک معنا به شیوه‌هایی که وضوح و خفاء دلالتی آنها متفاوت باشد، با دلالت وضعی (یا مطابقی) ممکن نیست؛ زیرا اگر شنونده از وضع الفاظ آگاه باشد، دلالت برخی از آن الفاظ بر معنا آشکارتر از برخی دیگر نخواهد بود و اگر آگاه باشد، هیچ‌یک از آن واژه‌ها بر معنا دلالت نخواهند داشت، چون فهم معنا وابسته به آگاهی شنونده از وضع است.<sup>۵۷</sup>

استدلال مذکور از جهتی مخدوش به نظر می‌رسد؛ زیرا اختلاف مراتب وضوح یا پنهانی لفظ، تنها وابسته به علم یا جهل شنونده درباره وضع نیست و عوامل دیگری نیز در ایجاد مراتب گوناگون در وضوح و خفای دلالت نقش‌آفرینند و گاه در عین اطلاع شنونده از معانی وضعی هریک از الفاظ یا تراکیب، کیفیت دلالت آن لفظ یا ترکیب مورد نظر بر مقصود گوینده، موجب تفاوت در درجه آشکار بودن معنا برای شنونده می‌گردد؛ چنان‌که اسالیب مختلف بیانی برای یک معنا، درجات وضوح متفاوتی دارند. مثلاً در قرآن کریم برای فهماندن فرمان الهی در انجام‌دادن کاری از سوی بندگان شیوه‌های متنوعی دیده می‌شود که در عین وحدت اصل معنای طلب و درخواست در همه آنها، درجه وضوح برخی از آن شیوه‌ها بر طلب از دیگر موارد بیشتر است و بر همین اساس اهل بلاغت، کیفیت تأکید آنها را بر درخواست، درجه‌بندی کرده‌اند. زرقانی در *مناهل العرفان* به چهارده شیوه اشاره کرده است؛ مانند بیان صریح ماده امر در آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا (نساء: ۵۸)»؛ یا خبر از کتابت فعل بر

مکلفین در آیه «کتب علیکم الصیام» (بقره: ۱۸۳)؛ و نیز خبر از این که آن کار بر عهده مردم است در آیه «ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا (آل‌عمران: ۹۷)» و...<sup>۵۸</sup>

حال با توجه به مشاهده اسالیب و شیوه‌های گوناگونی بیانی در قرآن برای موضوعات مختلف، اسالیب بیانی را که درجه و وضوح و خفای مختلفی در مقایسه با یکدیگر دارند، می‌توان مشمول مسائل مندرج در تعریف علم بیان دانست.

در علم بدیع نیز، شمارگان محسنات بدیعی اعم از محسنات لفظی و معنوی در طول تاریخ ادبیات، پیوسته در حال افزایش بوده که بیانگر فقدان حصر عقلی در آنها و امکان گسترش آنها به تعدادی بیشتر از موارد مطرح شده است. برخی از بلاغت‌پژوهان نیز به منحصر نبودن محسنات در تعداد شمرده شده، اشاره کرده‌اند.<sup>۵۹</sup>

افزایش پیوسته محسنات بدیعی از نکات جالب توجه در تاریخ ادبیات است. در میان نویسندگان علوم بلاغی، عبدالله بن معتر را واضع علم بدیع اصطلاحی شمرده‌اند که در کتاب بدیع خویش، هجده فن از فنون بدیعی را طرح کرده است. معاصر وی قدامه بن جعفر، نه مورد به آنها افزود و پس از وی ابوهلال عسکری، آن فنون را به سی و هفت عدد رساند. سپس ابن رشیق قیروانی، نه فن بر موارد پیشین اضافه کرد و این سیر همچنان ادامه یافت تا در قرن هشتم هجری صفی‌الدین حلی، محسنات بدیعی را به ۱۴۵ مورد رساند.<sup>۶۰</sup>

با توجه به وفور کاربرد زیبایی‌های گوناگون بدیعی در قرآن، به نظر می‌رسد پرونده گسترش انواع بدیعی با تأمل بیشتر در قرآن همچنان مفتوح است و امکان افزودن بر محسنات بدیعی پیشین با توجه به آیات قرآن وجود دارد.

#### ۴. کاربرد تشبیهات و تمثیلات شگفت

اصل کاربرد مثال در فرهنگ‌های گوناگون از امور مسلم است. شواهد متعددی بر وجود تمثیلات متعدد در ادیان و فرهنگ‌های پیش از اسلام در دست است که گرایش آنها را

به عرضه افکارشان با بیان مثال نشان می‌دهد. وجود مثال‌های متعدد در عهد قدیم<sup>۶۱</sup> و جدید<sup>۶۲</sup> و نیز نقل امثال عرب در کتاب‌هایی متعدد در همین زمینه،<sup>۶۳</sup> همه، بیانگر کاربرد گسترده تمثیل در ادیان گذشته و فرهنگ عرب جاهلی است. چنانکه قرآن نیز با کریمه «وَ كَلَّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأُمْتَالَ وَ كَلَّا تَبَرُّنَا تَبِيرًا (فرقان: ۳۹)»؛ و هر یک را مَثَلها [برای پند گرفتن] زدیم و [چون پند نگرفتند] همه را به سختی نابود کردیم»، بر استفاده از مثل در تعلیم پیامبران گذشته مهر تأیید می‌نهد. همچنین در آیاتی از قرآن، کاربرد امثال در میان عرب‌های زمان نزول اشاره شده است؛ مانند: «أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (اسراء: ۴۸)»؛ بنگر که چگونه برای تو مَثَلها زدند، پس گمراه شدند و از این رو راه نتوانند یافت» و نیز «وَ لَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ تَفْسِيرًا (فرقان: ۳۳)»؛<sup>۶۴</sup> و برای تو مثلی نیاوردند، مگر آن که [ما] حق را با نیکوترین بیان برای تو آوردیم».

برخی خاورشناسان با اعتراف به ابتکاری و نوپدید بودن مواردی از تمثیلات قرآن، به شیوه همیشگی که سعی در اثبات وجود ریشه‌هایی از عهدین در قرآن کریم دارند، بخش‌هایی از مثال‌های قرآنی را برگرفته از کتاب مقدس پنداشته‌اند؛ غافل از آنکه به فرض مشابهت محتوایی برخی از مثال‌های قرآن با متون یهودی - مسیحی، اعجاز بیانی و زیبایی‌های ادبی و بلاغی موجود در تمثیلات قرآن، آنها را در جایگاهی بسیار بلند مرتبه می‌نشانند که تعبیر بشری متون مزبور با آن مرتبت، فاصله ناپیمودنی فرش تا عرش دارد.

یکی از آن مستشرقان به نام ریچارد بل با وجود اعتراف به عظمت تمثیل به کاررفته در آیه نور<sup>۶۵</sup> و امتیاز فوق‌العاده آن، و با آن که نتوانسته برای آن منبعی مسیحی بتراشد، با توسل به سخن نولدکه، گفته است: با توجه به حبشی الاصل بودن کلمه «مَشْكُوَةٌ» در این آیه، ممکن است این تمثیل، از منابع حبشی اقتباس شده باشد. وی همچنین به بعضی اشعار جاهلیت تمسک جسته که در آنها به نور قنديل راهبان مسیحی در دیرها -

که راهنمای مسافران بوده - اشاره شده است. به این هدف که در این تمثیل نیز اثری از مسیحیت جست‌وجو کند و این آیه شریفه را که متعاقب آیه نور است، مستند خود قرار داده که فرمود «فی بیوت اذن الله ان ترفع (نور: ۳۶)» و سرانجام چون این قرائن و استحسانات را برای اثبات عقیده خود کافی ندانسته، از سفرنامه یکی از سیاحان در مورد دیر سنت کاترین در کوه سینا و روشن شدن چراغ آن دیر با روغن زیتون حکایتی نقل نموده است که هیچ ربطی به مقصود وی ندارد.<sup>۶۶</sup>

جز زیبایی شگرف بیانی و اعجاز ادبی در تمثیلات قرآن - که تمایزی آشکار میان آن تعابیر با مثال‌های به کار رفته در عهدین و فرهنگ عرب‌های جاهلی ایجاد می‌کند - تفاوت‌های روشن دیگری نیز میان آنها وجود دارد؛ از جمله وجود مثل‌هایی به دور از عفت و حیا و با تعابیری زشت و زننده در عهدین و ادبیات جاهلی.<sup>۶۷</sup> اما قرآن چنان‌که پیش از این نیز اشاره شد، کلام خویش را از پرده‌داری اخلاقی مصون نگه داشته است. از سوی دیگر در موارد متعددی، بر مثال‌های عهدین، ابهام، پیچیدگی و معماگویی سایه افکنده؛ به گونه‌ای که فهم آنها را با دشواری مواجه ساخته است.<sup>۶۸</sup> این در حالی است که تمثیلات قرآن در عین زیبایی در حد اعجاز، به زبانی ساده و عامه فهم و خواص پسند نازل شده است: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (قمر: ۱۷)».

از دیگر ویژگی‌های ادبیات قرآنی در بیان تمثیلات، پرهیز قرآن کریم از نقل اشعار عرب در ضمن تعابیر تمثیلی خویش است؛ زیرا این کتاب کریم به رغم پندار مشرکان قریش که آن را از سنخ سخنان شاعرانه می‌پنداشتند، منزّه از شعر است: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ (یس: ۶۹)» و ما به او شعر نیاموختیم و درخور وی نیست. این [سخن] جز اندرز و قرآنی روشن نیست.

زمخشری در توضیح بخش اول آیه یعنی جمله «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» نوشته است: یعنی ما با تعلیم قرآن به وی شعر را به وی نیاموختیم؛ بدین معنی که قرآن شعر نیست و شعر در آن به کار نرفته است.<sup>۶۹</sup>



ذیل آیه نیز به روشنی ساحت قرآن را از شعر دور می‌داند: «إِنَّهُ هُوَ إِلَهًا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُّبِينٌ». مرحوم شیخ طوسی در توضیح بخش آخر آیه می‌فرماید: یعنی آنچه بر وی نازل کردیم شعر نیست بلکه تنها ذکری از سوی خداست.<sup>۷۰</sup> چنانکه علامه طباطبایی نیز ذیل آیه را تفسیر و توضیح صدر آن دانسته؛ بدین لحاظ که لازمه ابتدای آیه این است که قرآن شعر نباشد.<sup>۷۱</sup>

این در حالی است که در دیگر سخنان فصیح و بلیغ عربی حتی در سخنان امیر المؤمنین علیه السلام که در ستیغ بلاغت بشری قرار دارد، استفاده از اشعار عرب رواج داشته است. آن حضرت در بخش‌های متعددی از نهج البلاغه به برخی از اشعار یا ضرب المثل‌های رایج عرب استناد کرده‌اند.<sup>۷۲</sup> چنین استناداتی بی‌آن که از جایگاه ممتاز سخنان امیر بیان بکاهد، نشان دهنده یکی از تفاوت‌های قرآن کریم با سخنان علی علیه السلام است؛ زیرا در قرآن هیچ‌گاه به شعری از اشعار عرب استناد نشده است. یکی از حکمت‌های فقدان استناد به اشعار در قرآن، تبرئه قرآن و پیامبر از تهمتی است که مشرکان در مورد شاعرانه دانستن سخنان آن حضرت طرح می‌کردند و در آیاتی از قرآن به این موضوع اشاره شده است.<sup>۷۳</sup>

### ابعاد مهجوریت قرآن در میان ادیبان

با وجود نقش بی‌بدیل قرآن در تکوین، رشد و شکوفایی ادبیات عرب، سوگمندان باید گفت که ادیبان، آن چنان که باید و شاید از این کتاب آسمانی در تدوین و تنظیم قواعد و بیان مثال‌ها و شواهد ادبی بهره نبرده‌اند که شرح این ماجرا را به اختصار در این مقال باز می‌گوییم:

### مرحله تدوین و تنظیم قواعد ادبی

در موضوع بهره‌مندی از آیات کریمه قرآن برای تدوین و تنظیم قواعد ادبی، دو رویکرد افراطی و تفریطی در میان ادیبان مشاهده می‌شود. در نگاه افراطی، تمام قرائات حتی قرائات آحاد و شاذ معیارکشف قواعد ادبی قرار گرفته است؛ مانند شیوه‌ای که سیوطی

در کتاب *الاقتراح*<sup>۷۴</sup> یا عبدالقادر بغدادی در کتاب *خزانة الادب*<sup>۷۵</sup> پیموده است. در حالی که در بحث از قرائات قرآن این نکته به اثبات رسیده که قرائات گوناگون نقل شده در مورد برخی از آیات قرآن، از حجیت و اعتبار لازم برخوردار نیستند<sup>۷۶</sup> و بر اساس روایاتی از قبیل «ان القرآن واحد نزل من عند واحد و لكن الاختلاف یجیء من قبل الرواء<sup>۷۷</sup>» نمی‌توان به بیش از قرائت متداول و شایع میان مسلمانان، به دیده قرآن واقعی نگریست؛ خصوصاً که در برخی از قرائات نقل شده نشانه‌هایی از اجتهادات قراء به چشم می‌خورد که اعتبار قرآنی بودن آنها را به چالش می‌کشد؛ چنان که روایت مورد اشاره اختلاف در قرآن را به اختلاف میان راویان یا همان قراء نسبت داده است.

و اما در رویکرد تفریطی، چنان شیفتگی به سخنان و اشعار عرب جاهلی مشاهده می‌شود که موجب غفلت از نقش بی‌بدیل آیات و حیانی در ادبیات عربی شده است؛ به گونه‌ای که گاه آیه مخالف با قاعده نحوی استنباط شده از شعر جاهلی، از موارد شاذ پنداشته شده است. عجیب‌تر آن که برخی از نحویان، شیوه‌هایی بیانی را که به وفور در قرآن یافت می‌شود، از جهت ادبی ممنوع پنداشته‌اند. در ذیل به برخی از این موارد اشاره می‌کنیم:

أ. سیوییه اضافه شدن «کل» به نکره را در حال مفعول بودن آن قبیح شمرده است؛ مانند «أكلت كل شاة ضعيف»<sup>۷۸</sup> در حالی که در ۳۶ مورد قرآنی کلمه «کل» مفعول‌به و مضاف واقع شده است؛ مانند «و ان یروا کل آیه لا یؤمنوا بها» (انعام: ۲۵)؛ «وسع ربی کل شیء علما» (انعام: ۸۰)؛ «واضربوا منهم کل بنان» (انفال: ۱۲)».

ب. نحویان واقع شدن استثنای مفرغ پس از جمله مثبت را ممنوع پنداشته‌اند، اما در آیات قرآن همین امر ممنوع پنداری، ۱۸ بار مشاهده می‌شود؛<sup>۸۰</sup> مانند: «و انها لکبیره الا علی الخاشعین» (بقره: ۴۵)؛ «و ان کانت لکبیره الا علی الذین هدی الله» (بقره: ۱۴۳)؛ «لتأتنی الا ان یحاط بکم» (یوسف: ۶۶)»<sup>۸۱</sup>.

ج. اهل نحو وقوع استثنای مفرغ را پس از «ما زال» و اخوات آن منع کرده‌اند و حتی سید رضی و ابن حاجب آن را از امور محال دانسته‌اند، با آن که در آیه «لا یزالُ بُنیَانُهُمُ الَّذِی بَنَوْا رِیْبَةً فِی قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ» (توبه: ۱۱۰) این مورد مشاهده می‌شود.<sup>۸۲</sup>

د. مرحوم سید رضی در شرح کافیّه وقوع فعل ماضی را پس از «الا» مشروط به دو شرط دانسته است: اول این که پیش از «الا» فعل ماضی آمده باشد و دیگر این که آن فعل ماضی همراه با قد باشد. جالب این که در هجده آیه قرآن، فعل ماضی پس از «الا» به کار رفته، بی آن که هیچ یک از دو شرط مزبور وجود داشته باشد؛<sup>۸۳</sup> مانند: «إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ» (هود: ۵۴)؛ «وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (فاطر: ۲۴)؛ «إِنْ كُنتُمْ إِلَّا كَذَّابًا فَحَقَّ عِقَابٌ» (ص: ۱۴)».

از دیگر مصادیق کم توجیهی برخی نحویان به قرآن، یافته شدن شیوه‌هایی بیانی به صورت متعدد در قرآن است که آنان کاربرد آن شیوه‌ها در قرآن را یا به کلی انکار کرده یا اندک شمرده‌اند. مثلاً سیوطی در *الاتقان* کاربرد اسم «کم استفهامی» را در قرآن منتفی دانسته است؛<sup>۸۴</sup> در حالی که در سه آیه قرآن قطعاً «کم» به صورت استفهامی به کار رفته است: «... فَأَمَّا نُهُ اللَّهُ مِائَةً عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةً عَامٍ...» (بقره: ۲۵۹)؛ «وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ...» (کهف: ۱۹)؛ «قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ. قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَنَلِ الْعَادِيْنَ (مؤمنون: ۱۱۲ - ۱۱۳)».

همچنین در خصوص کاربرد اسم «مَنْ» بدین صورت که ابتدا لفظ آن مراعات شود سپس معنای آن لحاظ گردد و در مرتبه سوم بار دیگر لفظ آن مورد توجه قرار گیرد، ابوحنیفه اندلسی گفته است: چنین کاربردی تنها در دو آیه از قرآن مشاهده می‌شود. وی

در ادامه به آن دو مورد می‌پردازد. جالب این که خود وی در دو جای دیگر از تفسیرش دو آیه را از مصادیق کاربرد «من» به صورت پیش‌گفته محسوب داشته است.<sup>۸۵</sup>

### بیان مثال‌ها و شواهد ادبی

چنان‌که اشاره شد، قرآن کریم معتبرترین و بلیغ‌ترین کتاب ادبی عرب محسوب می‌شود و بسیار به‌جاست برای شناخت شیوه‌های بیانی و دستوری زبان عرب از این کتاب ارزشمند، شاهد و مثال آورده شود. اما متأسفانه در این جهت نیز کم‌توجهی‌هایی از سوی برخی نگارندگان کتب ادبی مشاهده می‌شود. دکتر محمد عید در این باره می‌نویسد: نحویان متقدم در اعصار گوناگون - جز ابن هشام در کتاب مغنی و شرح شذور - از این پدیده [کم‌توجهی به قرآن در ادبیات] میراً نبوده‌اند. برای مثال در کتاب سیبویه، اعتماد کامل بر شعر عربی و غفلت نسبی از آیات قرآن به چشم می‌خورد و او آیات را تنها به هدف تثبیت و تأکید نظر خویش آورده است. میرد در *المقتضب* و ابن جنی در *خصائص* نیز به همین گونه عمل کرده‌اند.<sup>۸۶</sup> بر حسب شرح ابوجعفر نخاس نسبت به شواهد شعری سیبویه، تعداد اشعاری که سیبویه به آنها استشهاد کرده ۱۰۵۰ مورد شمارش شده است، در حالی که موارد استشهاد وی به قرآن از ۳۷۳ مورد تجاوز نکرده است (یعنی حدود ثلث).<sup>۸۷</sup>

در کتاب صمدیه که یکی از مهم‌ترین کتاب‌های مختصر نحوی و دربردارنده مسائل مهم نحو محسوب می‌گردد، بر حسب آماری که نگارنده گرفت، تنها به حدود ۶۲ آیه قرآن استشهاد شده است، اما سایر شواهد به بیش از ۲۱۵ شاهد می‌رسد. البته متأسفانه در موارد متعددی در ترتیب بیان مثال‌ها، شاهد غیر قرآنی بر آیه قرآن مقدم آورده شده است.

این وضعیت در کتاب *هدایه فی النحو* که از اولین کتاب‌های نحوی مورد تدریس در حوزه‌های علمیه است تأسف‌بارتر است؛ زیرا به طور میانگین، در هر صفحه این کتاب، به بیش از ده ترکیب عربی استناد شده است، در حالی که کل شواهد قرآنی این

کتاب به ۶۴ مورد بالغ می‌شود. بخش مهمی از آن مثال‌ها نمونه یا نمونه‌هایی در آیات قرآن دارند که می‌توان با استفاده از آنها ضمن تعلیم قاعده و شاهد به عربی‌آموز، وی را با آیات نورانی قرآن نیز آشنا کرد و به قول آن ظریف اگر از ابتدای آموزش عربی به جای جمله «ضرب زید عمرواً» آیه کریمه «ضرب الله مثلاً» آموخته می‌شد، ضمن آموزش قاعده، روح متعلم نیز با آیات قرآن انس بیشتری می‌گرفت.

در کتب بلاغی نیز به نظر می‌رسد بسیار بیش از آن شواهد قرآنی که نویسندگان بلاغی استشهاد کرده‌اند می‌توان از قرآن، نمونه‌هایی برای مسائل این علوم، یافت. حجم انبوه شواهد شعری در کتاب‌های معانی و بیان مانند شرح المختصر و تعداد نسبتاً اندک مثال‌های قرآنی حتی در مباحثی مانند تشبیه، مجاز، استعاره و کنایه - که قرآن مشحون از آنهاست - شاهد صدق ادعای مزبور است. برخی از بلاغت‌پژوهان قرآنی بر این باورند که بیشتر کتاب‌های اعجاز بلاغی قرآن، چندان که بایسته است به شواهد قرآنی نپرداخته‌اند. بنت الشاطی در این باره می‌نویسد: باقلانی در کتاب بلاغی‌اش، از بررسی‌های قرآنی خارج شده و بیشتر به بررسی‌های شعری پرداخته است، یا عبدالقاهر در کتاب *دلائل الاعجاز* به جای استشهاد به آیات قرآن، بیشتر، شواهد شعری آورده است. همین رویکرد در اکثر نویسندگان بلاغی دیده می‌شود جز شمار اندکی از آنان مانند ابوالاصبع مصری در کتاب *بدیع القرآن* که به شیوهٔ رمانی، شواهد قرآنی را بر سایر شواهد مقدم داشته است.<sup>۸۸</sup> شاید بتوان رویکرد مهجوریت‌آمیز به قرآن در کتب بلاغی را با اشاره به دو روش کلی در تدوین کتب بلاغی تحلیل کرد:

#### الف. روش کلامی - فلسفی

پس از نهضت ترجمه و نفوذ افکار یونانی به جوامع مسلمان، بخش‌های مختلفی از علوم رایج در میان مسلمانان، تحت تأثیر آن افکار قرار گرفت، حتی قسمتی از علوم ادبی نیز از این تأثیر مصون نماند؛ تا جایی که طبق گفتهٔ برخی پژوهشگران بلاغی، وضعیت مزبور، در کتاب *مفتاح العلوم* سکاکی و تلخیص آن اثر خطیب قزوینی و نیز

شروح تلخیص به اوج خود رسید.<sup>۸۹</sup> رواج روش مزبور در برخی کتب بلاغی، شماری از نویسندگان در این علم را به واکنش واداشته و خود را از اتخاذ چنین رویکردی میرا دانسته‌اند. برای نمونه ابوهلال عسکری در ابتدای کتاب خویش می‌نویسد: «و لیس الغرض فی هذا الكتاب سلوك مذهب المتكلمین و انما قصدت فيه قصد صنّاع الكلام من الشعراء و الكتاب<sup>۹۰</sup>؛ مقصود در این کتاب پیروی از روش متکلمان نیست، بلکه در آن، روش پردازشگران سخن (شعرا و نویسندگان) را قصد نموده‌ام».

از مظاهر اثرپذیری برخی نویسندگان بلاغی از فلسفه و منطق، می‌توان به اهتمام آنها به تحدید و تعریف و تقسیمات جامع و مانع منطقی اشاره کرد. این در حالی است که اساساً دست‌کم بخشی از مباحث علوم بلاغی تحت تأثیر وضع و قرارداد بشری است و وارد کردن این علوم در موضوعات منطق و فلسفه که جزم‌گرایی و ثبات از خصوصیات آنهاست، با انعطاف ذوق‌گرایانه در علوم بلاغی سازگار نمی‌نماید. مثلاً ادعای حصر عقلی در تقسیم علوم بلاغی به معانی، بیان و بدیع،<sup>۹۱</sup> نیز ارائه موضوعات به شیوه نفی و اثبات در شمارش موضوعات هشت‌گانه علم معانی که انحصار عقلی آنها را در آن تعداد، نمود می‌دهد؛<sup>۹۲</sup> با آنکه آن استقراء، ناقص به نظر می‌رسد - چنان که در بحث از گستره مسائل علوم بلاغی گذشت - یا انحصار موضوعات علم بیان در تنها سه محور تشبیه، مجاز و کنایه<sup>۹۳</sup> که باز به تأمل در آن اشاره شد. از سوی دیگر، طرح برخی موضوعات فلسفه و منطق در ضمن مباحث بلاغی بی‌آنکه ضرورت روشنی برای چنین موضوعاتی احساس شود - مثلاً بحث گسترده از انواع دلالت در ابتدای علم بیان<sup>۹۴</sup> یا طرح کیفیات جسمانی و نفسانی در بحث از تشبیه<sup>۹۵</sup> به بهانه انواع وجه شبه - فضای زیباشناسانه و ذوق‌پسند این علم را به فضای خشک منطق تبدیل می‌کند.

به نظر می‌رسد یکی از نموده‌های روش کلامی در نگارش‌های بلاغی، عنایت بسیار به بیان قواعد و معیارها و در مقابل، کم‌توجهی به شواهد گسترده ادبی، به خصوص شواهد قرآنی، پس از بیان قواعد بلاغی است؛ به گونه‌ای که گاه به مثالی عرفی و

ساخته نویسنده کتاب و صرفاً به هدف تقریب مطلب به ذهن خواننده اکتفا شده، با آن که شواهد فراوان قرآنی از آن مبحث قابل ذکر بوده است. چنین مثال‌هایی در کتاب‌هایی از قبیل مختصر و مطول بسیار مشاهده می‌شود، با آن که نمونه‌هایی از قرآن نیز وجود دارد. ممکن است در دفاع از این نویسندگان، به عذر نزدیک کردن بهتر مطلب به ذهن خواننده استناد شود، ولی چنین عذری موجه به نظر نمی‌رسد؛ زیرا با وجود شواهدی در اوج فصاحت و بلاغت از متنی اعجازی، اکتفا به مثال‌هایی عرفی پسندیده نیست؛ این درحالی است که در روش ادبی، بیان شواهد گسترده مورد توجه نویسنده بوده است.

### ب. روش ادبی

در این روش به جای پرداختن مفصل به تعریف و تقسیم در مباحث ادبی، به کثرت شواهد و بیان گسترده مثال‌های ادبی مربوط به هر بحث توجه شده است. ضمن این که اسلوب نگارش و ساختار عبارات، آسان‌فهم و به دور از پیچیدگی‌های تعبیری است. با مراجعه اجمالی به کتاب‌هایی مانند *الصناحتین ابوهلال عسکری، اسرار البلاغه* عبدالقاهر جرجانی، *المثل السائر* ابن اثیر، *بدیع القرآن* و *تحریر التحبیر* ابن ابی الاصبغ ویژگی‌های مذکور در آنها قابل مشاهده است.

### نتیجه گیری

۱. قرآن کریم با مقابله با فرهنگ منحط جاهلی، فرهنگ و ادبیات عربی را از ابتذال نجات بخشید و با معارف ناب توحیدی و ترویج ایمان، اخلاق و عمل صالح، فرهنگ و ادب عرب را به ارزش‌های معنوی و اخلاقی آراست.
۲. نفوذ قرآن در جامعه ادبی ضمن حفظ ادبیات عرب از انقراض، موجبات توسعه و انتشار آن به دیگر سرزمین‌های غیر عرب را فراهم کرد.
۳. قرآن در هریک از علوم لغت، نحو، معانی، بیان و بدیع عربی اثرگذار بوده است.

۴. با وجود اهمیت قرآن در ادبیات و اهتمام مسلمانان بدان، جایگاه این کتاب الهی در ادبیات چندان که شایسته آن است، مورد توجه ادیبان قرار نگرفته و مهجور مانده است.

### پی‌نوشت‌ها

۱. اکبر شعبانی، «تأثیر قرآن کریم در تکوین بلاغت عرب»، *مجله مشکوة*، ش ۶۵-۶۲، بهار ۷۸، ص ۱۹۳.
۲. محمد سلامتیان، «تأثیر قرآن در واژگان عربی»، *مجله صحیفه مبین*، ش ۲۰، پاییز ۱۳۷۸، ص ۴.
۳. القاضی، وداد امیر، «مستنصر»، ادبیات و قرآن نشریه آینه پژوهش، ش ۴، مهر و آبان ۱۳۸۷، ص ۲.
۴. مقصود از ادبیات عرب در این جا مجموعه متون گفتاری و نوشتاری است که بیانگر روحیات، سلاطین، باورها و رسوم اجتماعی عرب‌های اعراب زمان نزول بود.
۵. ر.ک. محمود بستانی، *تاریخ الادب العربی فی ضوء المنهج الاسلامی*، ص ۱۱.
۶. ر.ک. سیدجعفر سیدباقر الحسینی، *تاریخ الادب العربی ادب صدر الاسلام*، نقد و تحلیل، ص ۳۲.
۷. *نهج البلاغه*، کلمات قصار ۴۵۵.
۸. ر.ک. جواد علی، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، ج ۹، ص ۵۲۴.
۹. ر.ک: ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۱، ص ۴۸۱.
۱۰. ر.ک. عبدالرحمن سیوطی، *الاتقان فی علوم القرآن*، ج ۲، ص ۶۷.
۱۱. رمضان عبد التواب، *مباحثی در فقه اللغه و زبان شناسی عربی*، ترجمه حمیدرضا شیخی، ص ۱۳۴.
۱۲. ابو حاتم رازی، *الزینة*، ج ۱ ص ۱۱۶ به نقل از رمضان عبد التواب، *مباحثی در فقه اللغه و زبان شناسی عربی*، ص ۱۲۸.
۱۳. ابن ندیم، *الفهرست*، ص ۶۴، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۱۰۱، ۱۹۹.



۱۴. کارل بروکلمان، *تاریخ الادب العربی*، ترجمه د. عبدالحلیم نجار، ج ۵، ص ۳۵۱.
۱۵. محمدحسین ذهبی، *التفسیر و المفسرون*، ج ۱، ص ۲۰۸.
۱۶. حجت هاشمی خراسانی، *فوائد الحججیه*، ج ۱، ص ۲.
۱۷. کارل بروکلمان، *تاریخ الادب العربی*، ج ۳، ص ۸۶.
۱۸. عبدالحسین زرین کوب، *کارنامه اسلام*، ص ۴۹.
۱۹. ر.ک. رمضان عبد التواب، *مباحثی در فقه اللغة و زبان شناسی عربی*، ص ۹۱-۹۳.
۲۰. ر.ک. آرتور جفری، *واژه‌های دخیل در قرآن*، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، ص ۲۰ از مقدمه مترجم.
۲۱. ر.ک. همان، ص ۲۱.
۲۲. ر.ک. جواد علی، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، ج ۸، ص ۶۹۶.
۲۳. محمد بن جریر طبری، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، ص ۹.
۲۴. همان ص ۱۵.
۲۵. ر.ک. مصطفی صادق رافعی، *تاریخ آداب العرب*، ج ۱، ص ۱۲۹.
۲۶. ر.ک. جواد علی، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، ج ۸، ص ۶۰۳.
۲۷. ابوبکر واسطی، *الارشاد فی القرآانات العشر*، به نقل سیوطی، *الاتقان*، ج ۲، ص ۱۲۲.
۲۸. محمد بن حسن طوسی، *التبیین فی تفسیر القرآن*، ج ۴، ص ۸۸ / محمد بن جریر طبری، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۷، ص ۱۰۱ / محمود بن عمر زمخشری، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، ج ۲، ص ۹ / عبد الله بن عمر بیضاوی، *أنوار التنزیل و أسرار التأویل*، ج ۲، ص ۱۵۶.
۲۹. محمد بن جریر طبری، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۳، ص ۳۸.
۳۰. عبدالرحمن سیوطی، *الاتقان*، ج ۲، ص ۱۰۶.
۳۱. ر.ک. خلیل بن احمد، *کتاب العین*، ج ۸، ص ۲۲۰ / ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۲، ص ۱۵۴.
۳۲. در نساء ۴۳ و مائده ۶.
۳۳. فضل بن حسن طبرسی، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۳، ص ۸۲ / عبدالله بن عمر بیضاوی، *أنوار التنزیل و أسرار التأویل*، ج ۲، ص ۷۶.
۳۴. ر.ک. سیدمحمدحسین طباطبایی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۵، ص ۲۲۸.
۳۵. نساء: ۲۳.
۳۶. ر.ک. فیومی، *مصباح اللغة*، ذیل واژه «دخل» / راغب اصفهانی، *المفردات فی غریب القرآن*، ص ۳۰۹.
۳۷. جارالله زمخشری، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، ج ۱، ص ۴۹۶.
۳۸. محمد بن حسن طوسی، *التبیین فی تفسیر القرآن*، ج ۳، ص ۱۵۸ / فضل بن حسن طبرسی، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۳، ص ۴۸.

۳۹. المرأودة: المطالبة برفق، من راد يروود إذا ذهب و جاء، و هي مفاعلة من واحد نحو: داويت المريض، و كنى به عن طلب النكاح و المخادعة لأجله. (اندلسي، *البحر المحيط في التفسير*، ج ۶، ص ۲۵۶).
۴۰. اعراف: ۸۱؛ شعراء: ۱۶۵؛ نمل: ۵۵.
۴۱. ابن منظور، همان، «واژه‌آتی».
۴۲. سيد محمد حسين طباطبائي، *الميزان في تفسير القرآن*، ج ۲، ص ۳۱۹.
۴۳. ر.ک. حسين الحاج حسن، *ادب العرب في صدر الاسلام*، ص ۶۶.
۴۴. ر.ک. ابن ابی حاتم رازی، *كتاب الزينه*، ص ۱۵۰ به نقل د. محمد علوی مقدم، *جلوة جمال*، ص ۱۱۰.
۴۵. محمد جواد بلاغي، *آلاء الرحمن في تفسير القرآن*، ج ۱، ص ۳۷.
۴۶. ر.ک. ابن خلدون، *كتاب العبر*، ج ۱، ص ۶۳۴.
۴۷. محمد جواد بلاغي، *آلاء الرحمن في تفسير القرآن*، ج ۱، ص ۳۲.
۴۸. ر.ک. محمود آلوسی، *روح المعاني في تفسير القرآن العظيم*، ج ۵، ص ۲۴۳ / ابن عاشور، *التحرير و التنوير*، ج ۱۰، ص ۱۸.
۴۹. ر.ک. سعيد الافغاني، *من تاريخ النحو*، ص ۱۲.
۵۰. سعيد الافغاني، *من تاريخ النحو*، ص ۷.
۵۱. از باب نمونه ر.ک. يوسف: ۲ / طه: ۱۱۳ / زم: ۲۸ / فصلت: ۳ / شوری: ۷ / زخرف: ۳.
۵۲. ابن خلدون، *كتاب العبر*، مقدمه ص ۶۳۸: *ان علم البيان علم حادث في المله و معناه أن تنظيم البحث في الادب و الكلام في عناصره و مايسمو به و ما...*
۵۳. مانند سعدالدين تفتازاني، *شرح المختصر*، ج ۱ ص ۱۳-۳۲ / سيداحمد هاشمي، *جواهر البلاغه*، ص ۱۵.
۵۴. ر.ک. سيداحمد هاشمي، *جواهر البلاغه*، ص ۱۴.
۵۵. سعدالدين تفتازاني، *شرح المختصر*، ج ۱، ص ۳۴.
۵۶. ر.ک. همان، ج ۲، ص ۲.
۵۷. همان ص ۵.
۵۸. محمد زرقاني، *مناهل العرفان*، ج ۲، ص ۳۱۹.
۵۹. ر.ک. سعدالدين تفتازاني، *شرح المختصر*، ج ۲، ص ۱۳۵.
۶۰. ر.ک. عبدالعزيز عتيق، *علم المعاني، البيان، البديع*، ص ۴۹۴-۴۹۳.
۶۱. مانند بخش هايی از سفر تکوين، قضا، صموئيل اول و ثاني، لوح اول، مزامير، اشيعا، ارميا و ...
۶۲. ار قبيل مواردی در انجيل متی، انجيل لوقا، انجيل مرقس.
۶۳. مانند الامثال العامية في قلب جزيرة العرب، عبدالکريم جيهان، بيروت، دارالکتب، ۱۳۷۹ق؛ *الامثال في النشر العربي القديم مع مقارنتها بنظائرها في الاداب السامية الاخرى*، عبدالمجيد عابدين، دار مصر للطباعة؛ *جمهرة*

- الامثال، ابوهلال عسکری، میرزا محمد، ١٣٠٧ق؛ المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر، ضیاء‌الدین بن الاثیر، مصر، مطبعة نهضة، ١٣٧٩ق؛ مجمع الامثال، میدانی، مطبعة السعادة، ١٣٧٩ق. و... .
٦٤. و مانند یس: ٧٨.
٦٥. نور: ٣٤.
٦٦. رک: علی اصغر حکمت، امثال قرآن، ص ١٣٦-١٣٧.
٦٧. رک: محمد جابر فیاض، الامثال فی القرآن الکریم، ص ٣٧٦.
٦٨. رک: همان، ص ٣٨١-٣٧٦.
٦٩. زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ٤، ص ٢٦.
٧٠. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ٨، ص ٤٧٤.
٧١. محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ١٧، ص ١٠٨.
٧٢. رک: صبحی صالح، نهج البلاغه، ص ٨١٨-٨١٩.
٧٣. مانند: انبیاء: ٥ / صافات: ٣٦ / طور: ٣٠.
٧٤. عبدالرحمن سیوطی، الاقتراح فی علم اصول النحو، ص ٤٨. وی نوشته است: اما القرآن فکلما ورد انه قرئ به جاز الاحتجاج به فی العربية سواء کان متواترا ام آحاداً ام شاذاً.
٧٥. عبدالقادر بغدادی، خزانه الادب و لب لباب لسان العرب، ج ١، ص ٣٢.
٧٦. رک: سید ابوالقاسم خویی، البیان، ص ١٦٣.
٧٧. محمد کلینی، اصول کافی، ج ٢، کتاب فضل القرآن، ص ٥٩٤.
٧٨. سیبویه، الکتاب، ج ١، ص ٢٧٤ بنا به نقل محمد عبدالخالق عظیمه، دراسات لاسلوب القرآن الکریم، ج ١، ص ٧.
٧٩. جهت اطلاع از بقیه موارد رک. محمد عبدالخالق عظیمه، همان، ج ٢، ص ٣٦٢-٣٦٣.
٨٠. محمد عبد الخالق عظیمه، همان، ج ١، ص ٧.
٨١. همان، ج ١، ص ٧.
٨٢. همان، ج ١، ص ٨.
٨٣. همان.
٨٤. عبدالرحمن سیوطی، الاتقان، ج ٢، ص ٢٦٣.
٨٥. رک. محمد عبدالخالق عظیمه، دراسات لاسلوب القرآن الکریم، ص ١١.
٨٦. محمد عید، کتاب الروایة و الاستشهاد فی اللغة، ص ١٢٣.
٨٧. محمد عبدالخالق عظیمه، دراسات لاسلوب القرآن الکریم، ص ٦.
٨٨. عایشه بنت الشاطی، الاعجاز البیانی للقرآن، ص ١٠٦-١٠٧.
٨٩. احمد مطلوب، البحث البلاغی عند العرب، ص ٥٦.
٩٠. ابوهلال عسکری، کتاب الصناعتین، ص ٩. بنا به نقل احمد مطلوب، البحث البلاغی عند العرب، ص ٥٥.
٩١. رک: سعدالدین تفتازانی، شرح المختصر، ج ١، ص ٣٣.

۹۲. ر.ک: همان، ص ۳۶.

۹۳. ر.ک. همان، ج ۲، ص ۸۷.

۹۴. ر.ک. همان، ج ۲، ص ۳.

۹۵. ر.ک. همان، ص ۱۸-۲۳.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## منابع

- آلوسی، محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق
- هاشمی، سیداحمد، *جواهر البلاغه*، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸ ش.
- ابن خلدون، کتاب العبر، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۳ق.
- ابن عاشور، *التحریر و التنویر*، بیروت، مؤسسه تاریخ العربی، چ ۱۴۲۰ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، بی تا.
- ابن ندیم، المهرست، بیروت، دارالمعرفه، چ دوم، ۱۴۱۷ق.
- الغروی، محمد، *الامثال فی نهج البلاغه*، قم، انتشارات فیروزآبادی، ۱۴۰۱ق.
- الفیاض، محمدجابر، *الامثال فی القرآن الکریم*، ریاض، الدار العالمیه للکتاب الاسلامی، چ دوم، ۱۴۱۵ق.
- اندلسی، ابوحنیان محمد بن یوسف، *البحر المحیط فی التفسیر*، تحقیق: صدقی محمد جمیل، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ ق.
- بروکلیمان، کارل، *تاریخ الادب العربی*، ترجمه د. عبدالحلیم نجار، قم، دارالکتاب الاسلامی، بی تا.
- بستانی، محمود، *تاریخ الادب العربی فی ضوء المنهج الاسلامی*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس، ۱۴۱۳ق.
- بغدادی، عبدالقادر، *خزانه الادب و لب لباب لسان العرب*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
- بنت الشاطی، عایشه، *الاعجاز البینانی للقرآن*، قاهره، دارالمعارف، بی تا.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، تحقیق: محمد عبد الرحمن المرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی ۱۴۱۸ ق.
- تفتازانی، سعدالدین، *شرح المختصر*، مصر، مکتبه المحمودیه التجاریه، بی تا.
- جواد علی، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، بیروت، دارالعلم للملایین چ. دوم، ۱۹۷۸م.
- حاج حسن، حسین، *ادب العرب فی صدر الاسلام*، بیروت، مؤسسه الجامعیه للدراسات و النشر و التوزیع، ۱۴۱۲ ق.
- هاشمی خراسانی، حجت، *فوائد الحجثیه*، مشهد، چاپ سعید، ۱۴۰۳ق.
- حسینی، سیدجعفر، *تاریخ الادب العربی ادب صدر الاسلام*، نقد و تحلیل، دار الاعتصام للطباعه والنشر، ۱۴۱۶ ق.
- حکمت، علی اصغر، *امثال قرآن*، تهران، بنیاد قرآن، چ. دوم، ۱۳۶۱ ش.
- خویی، ابوالقاسم، *البیان فی تفسیر القرآن*، قم، دار الثقلین، چاپ سوم، ۱۴۱۸ق.

- ذهبی، محمدحسین، التفسیر و المفسرون، بیروت، شرکة دارالارقم، بی تا.
- رافعی، مصطفی صادق، تاریخ آداب العرب، بیروت، دارالکتاب العربی، چ. چهارم، ۱۳۹۴ق.
- زرقانی، محمد عبدالعظیم، مناهل العرفان فی علوم القرآن، دارالفکر، بی تا.
- زرین کوب، عبدالحسین، کارنامه اسلام، تهران، انتشارات امیر کبیر، چ. چهارم، ۱۳۶۹ش.
- زمخشری محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت دار الکتاب العربی، چ سوم، ۱۴۰۷ ق
- سعید الافغانی، من تاریخ النحو، دار الفکر، چ دوم، ۱۳۹۸ق.
- سیوطی، عبدالرحمن، الاتقان فی علوم القرآن، قم، منشورات شریف رضی - بیدار - عزیزی، بی تا.
- سیوطی، عبدالرحمن، کتاب الاقتراح فی علم اصول النحو، نشر ادب الحوزه، بی تا.
- ضیف، شوقی، العصر الجاهلی، قاهره، دارالمعارف، چ چهارم، بی تا.
- طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ پنجم، ۱۴۱۷ق.
- طبری ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۲ ق.
- طوسی محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: با مقدمه شیخ آغابزرگ تهرانی و تحقیق احمد قصیرعاملی، بیروت دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- عبد التواب، رمضان، مباحثی در فقه اللغة و زبان شناسی عربی، ترجمه حمیدرضا شیخی، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷ ش.
- عتیق، عبدالعزیز، علم المعانی - البیان - البدیع، بیروت، دار النهضة العربیة، بی تا.
- عضیمه، محمد عبدالخالق، دراسات لاسلوب القرآن الکریم، قاهره، دارالحديث، بی تا.
- عید، محمد، الروایة و الاستشهاد فی اللغة، قاهره، عالم الکتب، ۱۹۷۶م.
- کلینی، محمد، کافی، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۱ق



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی